



# گمشده‌ی انسانی در معنویت اسلامی

## واکاوی مفهومی معنویت و نسبت آن با بیانیه‌ی گام دوم

علی مصباح

چکیده  
معنویت یک گمشده‌ی انسانی در پهنه‌ی گیتی است که زمان و مکان نمی‌شناسد. واژه‌ی معنویت و مشتقات آن گرچه در منابع اصیل اسلامی به کار نرفته است؛ ولی در ادبیات مسلمانان، هم در زبان عربی و هم در زبان فارسی، رواج یافته است. آن گونه که کاربرد این واژه نشان داده، این واژه با ریشه‌ی لغوی «معنا» در ارتباط است، کما این که ریشه‌ی لغوی معنویت همین امر را تأیید می‌کند. معنا به موقعیتی اشاره دارد که دست کم شامل دو لایه باشد: یکی ظاهر که حکایت‌گر است و دیگری باطن که محکی است. همه‌ی نظریات دانشمندان با وجود تفاوت‌ها در دو نکته با یکدیگر اشتراک دارد: معنا چیزی است که در باطن یک بیان یا عمل نهفته است و باید کشف گردد و دیگر آن که معنا به نوعی با نظام اعتقادی و اهداف یک عمل خاص ارتباط دارد. اسلام چشم‌اندازی جامع از هستی ارائه می‌کند. رابطه‌ی ظاهر جهان با باطن آن، رابطه‌ی معنایی است به گونه‌ای که جهان آشکار، جلوه‌ای از باطن جهان و حاکی از معنایی است که در باطن آن مخفی شده است.

مقام معظم رهبری در بخشی از بیانیه‌ی گام دوم، در آن قسمت که به پایه‌های ایجاد تمدن اسلامی اشاره دارند، معنویت و اخلاق را از مهم‌ترین پایه‌های ایجاد این تمدن قلمداد کرده، آن را زمینه‌ساز طلوع خورشید عظمای ولایت<sup>ع</sup> دانسته و تلاش برای رشد معنویت و اخلاق در جامعه را مهم‌ترین وظیفه‌ی حکومت و نهادهای اجتماعی عنوان کردند. با توجه به اهمیت این بخش از بیانیه‌ی گام دوم، این نوشتار در صدد آن است که در حد وسع خود به تبیین مفهومی این موضوع و رابطه‌ی آن با دین مدرن و تمدن اسلامی بپردازد.

**معنویت و مسئله معنا**

معنویت یک گمشده و خواسته‌ی انسانی در پهنه‌ی گیتی است که زمان و مکان نمی‌شناسد. هنگامی که از متنی معنادار سخن می‌گوییم، به متنی اشاره می‌کنیم که کلمات و عباراتش به حقایقی در جهان عینی و خارجی یا حقایق ذهنی در روان نویسنده اشاره داشته باشد. اگر مکتوبی از عهده‌ی چنین ارتباطی برنیاید به عنوان «بی معنا» تلقی خواهد شد. علت این امر آن است که هرگونه بیانی، ابرازی است برای دلالت بر حقیقتی اساسی‌تر که مدلول آن به حساب می‌آید. اگر کسی درصدد بیان حقیقتی نباشد، زحمت سخن گفتن یا نوشتن به خود نمی‌دهد؛ مانند رابطه‌ای که بین علائم راهنمایی و رانندگی و معنای آن برقرار است. در علوم اجتماعی، سخن از رفتار معنادار است و مقصود از آن عملی است که برای رسیدن به مقصود و هدفی از فاعل سر می‌زند؛ به گونه‌ای که اگر چنین هدفی در کار نبود، عمل بی‌معنا و احمقانه تلقی می‌شد.

این در حالی است که برخی متفکران مادی‌گرا معنویت را امری ظاهری فرض و در سطح مظاهر محسوس خلاصه کرده‌اند. ایشان وقتی از معنویت سخن می‌گویند، تنها چیزی که از آن فهم می‌کنند احساسات ملموسی؛ چون امید، آرامش و نشاط است؛ به همین دلیل است که توصیه‌ی آنان برای دستیابی به معنویت و سلامت معنوی، آن است که فرد به فعالیت‌های هنری، ورزش، تکنیک‌های تمدد اعصاب و تمرکز بپردازد. این افراد اگر هم سخنی از دین به میان می‌آورند در حد یک ابزار برای آرامش، به آن می‌نگرند و گاه تصریح می‌کنند که عقاید، ارزش‌ها و مناسک دینی صرفاً از آن جهت مفیدند که در رفع مشکلات جسمی یا روانی موثرند یا از ابتلای به آن‌ها جلوگیری می‌کنند. هرچند ممکن است خرافی یا از اصل دروغ باشند. مشکل چنین رویکردی آن است که از پرداختن به اصل مسئله و ریشه معنویت عاجز است. این توصیه‌ها تنها ممکن است برخی از عوارض جانبی زندگی بی‌معنا را کاهش دهد و درد و رنج ناشی از آن را به ضمیر ناخودآگاه فرد منتقل ساخته، وی را دچار خوش‌بینی و نشاط موقت سازد؛ ولی از پاسخگویی به عطش انسانی برای معنای غایی زندگی ناتوان است.

دیگرانی هستند که آن‌ها هم در جستجوی معنویتند؛ ولی این جستجو را درون مرزهای تنگ جهان مادی محدود کرده‌اند. برخی از نویسندگان که درباره‌ی «معنویت طبیعی» قلم می‌زنند، پیشنهاد می‌کنند که یک هدف مادی یا حتی یک هدف خیالی و موهوم

هم ممکن است برای کسب معنویت طبیعی کفایت کند. البته ممکن است با تعیین اهداف مادی برای رفتارهای خود، برای مدتی معین و تا زمان رسیدن به آن اهداف به بعضی اعمال خود معنا ببخشیم و به این وسیله رفتارهای معنادار را از رفتارهای بی‌هدف و بی‌معنا متمایز سازیم؛ ولی باید توجه داشته باشیم که چنین اهدافی قادر نخواهند بود معنای زندگی را به طور کلی تعیین کنند، همان‌گونه که نمی‌توانند احساس خلاء و بی‌هویتی را از زندگی افراد بزدایند؛ اما معانی و اهداف موهوم به هیچ‌وجه کمکی به انسان نمی‌کنند و توصیه به پناه بردن به چنین سرپناهی سست و لرزان، بدترین پیشنهاد برای فرار از توفان سهمگین بی‌معنایی است که زندگی بشر را در معرض نابودی قرار داده است. چنین معنای موهومی تنها تا زمانی مفید؛ اما به دلیل بی‌پایه بودن، تأثیرش را از دست می‌دهد و احساس پوچی و حتی فریب‌خوردگی جای آن را می‌گیرد. به علاوه توصیه به استفاده از معنای بی‌معنا و خیالی، حرکتی قهقرایی و بازگشت به دوران رواج خرافات و سحر و جادو است و از مبانی عمل‌گرایی محض سرچشمه می‌گیرد.

واژه‌ی معنویت و مشتقات آن گرچه در منابع اصیل اسلامی (قرآن کریم و سنت پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین) به کار نرفته است؛ ولی در ادبیات مسلمانان، هم در زبان عربی و هم در زبان فارسی رواج یافته است. به نظر می‌رسد این واژه ابتدا در زبان‌های اروپایی و در بستر مفهومی مسیحی به شکل Spirituality به کار رفته باشد. آن‌گونه که کاربرد این واژه نشان داده است، این واژه با «معنا» در ارتباط است، کما این که ریشه‌ی لغوی معنویت (که از ریشه معناست) همین امر را تأیید می‌کند. معنا به موقعیتی اشاره دارد که دست کم شامل دو لایه باشد: یکی ظاهر که حکایت‌گر است و دیگری باطن که محکی است.

اسلام، چشم‌اندازی جامع و چندبعدی از هستی ارائه می‌کند. رابطه‌ی ظاهر جهان با باطن آن، رابطه‌ای معنایی است به گونه‌ای که جهان آشکار، جلوه‌ای از باطن جهان و حاکی از معنایی است که در باطن آن مخفی شده است و شاید به همین اعتبار، موجودات جهان در تعبیر قرآنی، «آیه» و «نشانه» نامیده شده‌اند. علامه طباطبایی اساس سیر باطنی و حیات معنوی را پذیرش اصالت عالم معنی می‌داند؛ عالمی که شامل کمالات باطنی و مقامات معنوی به عنوان «واقعیت‌های حقیقی بیرون از واقعیت طبیعت و جهان ماده است»<sup>۱</sup>. آیت‌الله مصباح ریشه‌ی توجه به فضایل معنوی و کمالات روحی را در دین و تعالیم وحیانی

**معنویت یک گمشده و خواسته‌ی انسانی در پهنه‌ی گیتی است که زمان و مکان نمی‌شناسد. هنگامی که از متنی معنادار سخن می‌گوییم، به متنی اشاره می‌کنیم که کلمات و عباراتش به حقایقی در جهان عینی و خارجی یا حقایق ذهنی در روان نویسنده اشاره داشته باشد. اگر مکتوبی از عهده‌ی چنین ارتباطی برنیاید به عنوان «بی معنا» تلقی خواهد شد.**

می‌داند<sup>۲</sup> و شهید مطهری رابطه‌ی این جهان و زندگی انسان با معنایشان را به رابطه‌ی پوسته و مغز تشبیه می‌کند: «اسلام معنی را در ماده، باطن را در ظاهر، آخرت را در دنیا و بالاخره مغز را در پوست و هسته را در پوسته نگهداری می‌کند.»<sup>۳</sup>

برای برخورداری از معنویت و زندگی معنادار، اولین شرط، آن است که فرد همه‌ی اعمالش را در زندگی در راستای هدفی واحد که مطلوبیت ذاتی دارد تنظیم کند. در اسلام، خداوند متعال به مثابه‌ی منبع و سرچشمه‌ی وجود و همه‌ی کمالات معرفی شده است و نزدیک شدن به او هدف اصلی آفرینش انسان شمرده شده است.

به همین دلیل هدف غایی از فعالیت و سلوک انسانی و عالی‌ترین کمال انسانی، بالاترین نقطه‌ی ممکن در مراتب قرب به اوست؛ بنابراین شناختن خدا اولین گام در مسیر چنین زندگی معنادار و نخستین حرکت در جهت حیات معنوی است.



### معنویت، معنا و دین

بینش ما نسبت به جهان و درک ما از حقیقت هستی در تعیین هدف، راهبرد، خط مشی و نوع رفتارمان در زندگی منعکس می‌شود. همان‌گونه که جان هیک، فیلسوف دین انگلیسی، اذعان دارد معنای زندگی برای هر شخص مبتنی بر شناخت او از ماهیت هستی و جایگاه انسان و زندگی او در جهان است. معنای یک عمل انسان به هدفی بستگی دارد که شخص آگاهانه آن را انتخاب کرده باشد. چنین عملی به ناچار باید عملی اختیاری باشد تا انتخاب انسان در آن، جایگاهی داشته باشد. به این ترتیب، با انتخاب هدف و مقصدی برای رسیدن و انتخاب عملی که به آن هدف منجر می‌شود، شخص عملی معنادار انجام داده است. فقدان هر یک از این دو عنصر موجب می‌شود عمل به رفتاری بی‌معنا و پوچ تبدیل گردد؛ ولی این عنصر به معناداری تنها یک عمل مربوط می‌شوند و شرط کافی برای داشتن و معناداری یک عمل، «معنویت» را تأمین نمی‌کند؛ چرا که معنویت به معنی معناداری کل زندگی است و تنها در بخشی از آن و آن هم برای یک نفر منحصر نمی‌شود.

برای برخورداری از معنویت و زندگی معنادار، اولین شرط آن است که فرد همه‌ی اعمال خود را در زندگی، در راستای هدفی واحد تنظیم کند، به گونه‌ای که فقط یک هدف غایی برای او مطرح باشد و مطلوبیت دیگر اهداف، مطلوبیتی غیري بوده، تنها به عنوان اهدافی متوسط مقدماتی که وی را برای رسیدن به هدف غایی کمک می‌رسانند، مورد توجه و اراده‌ی وی قرار گیرند؛ یعنی سلسله مراتبی از اهداف طولی وجود داشته باشند که مطلوبیت هر مرتبه، از مطلوبیت مراتب بالاتر به دست آمده باشد تا به هدف غایی برسد که مطلوبیت ذاتی دارد. در صورتی که این سلسله اهداف به چنین مطلوبی ذاتی منتهی نشود، هرگز معنایی زاده نخواهد شد و معنویت تحقق نخواهد یافت. معنویت‌هایی که براساس خواسته‌ها و مطلوب‌های متوسط (و

دنیوی) بنا می‌شوند، کاخ‌هایی پوشالی‌اند که بر بنیانی سست استوار شده‌اند و نقشی را می‌مانند که بر آب زده می‌شوند و با وزش بادی از بین می‌روند؛ به همین دلیل انتخاب هر هدفی به عنوان غایی نیز به معناداری زندگی منجر نمی‌شود، بلکه تنها هدفی از ظرفیت معنادار کردن حیات برخوردار است که بالاترین استعداد انسان برای پیش رفتن در مراتب هستی و عالی‌ترین مراتب کمال انسانی ممکن را نشان دهد. در غیر این صورت، اهداف مورد نظر؛ همچون پلکانی که تنها تا میانه‌ی آسمان بالا می‌روند، به ناکجاآباد منتهی می‌شوند و دیر یا زود انسان را در فضای نامطمئن رها کرده، وی را بدون پشتوانه‌ای که بتواند به آن تکیه کند یا دستگیره‌ای که به آن چنگ زند، سرگردان می‌سازند و نهایتاً به سقوط او در ظلمت پوچی می‌انجامند.

در ادبیات قرآنی و دیگر متون دینی اسلام، خداوند متعال به مثابه‌ی منبع و سرچشمه‌ی وجود و همه‌ی کمالات معرفی شده است و نزدیک شدن به او هدف اصلی آفرینش انسان شمرده شده است؛ به همین دلیل هدف غایی از حرکت، تلاش، فعالیت و سلوک انسانی و عالی‌ترین کمال انسانی نیز بالاترین نقطه‌ی ممکن در مراتب قرب به اوست؛ از این رو خداوند نقطه‌ی آغاز وجود انسان شمرده شده است، همان‌طور که قله‌ی انجام هر کاری نیز اوست:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ... لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»؛ اول و آخر و ظاهر و باطن اوست و او به هر چیزی داناست... فرمانروایی [مطلق] آسمان‌ها و زمین از آن اوست و [جمله] کارها به سوی خدا باز گردانیده می‌شود. در مقابل، اگر این هدف شناخته نشود، یا نادیده گرفته شود، زندگی انسان دچار سردرگمی، اضطراب و پوچی خواهد شد:

«وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ»؛ و هر کس به خدا شرک ورزد چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده و مرغان [شکاری] او را می‌ربایند یا باد او را به چایی دوردست می‌افکند.

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ و هر کس از یاد من روی بگرداند زندگی سختی خواهد داشت و او را روز قیامت نابینا محسوس می‌کنیم.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فُوفَاهُ حِسَابًا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ. أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لَجِي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ»؛ و کسانی که کفر ورزیدند کارهایشان؛ چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه، آن را آب می‌پندارد؛ ولی چون بدان رسد چیزی نیابد و خدا را نزد خویش باید و حسایش را تمام به او دهد و خدا روزشمار است. یا [کارهایشان]؛ مانند ظلماتی در دریایی زرف است که آن را موج پوشانده [و] برفرز آن موجی [دیگر] است [و] بالای آن ابری تیره است؛ ظلمت‌هایی که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است؛ هرگاه [غرقه] دستش را بیرون آورد به زحمت آن را می‌بیند؛ و خدا به هر کس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود.)

هدفی که فرد در زندگی برای خویش انتخاب می‌کند تنها و تنها در صورتی هدفی واقعی و پاینده خواهد بود که از یک سو، با موقعیت کنونی انسان در هستی سازگار باشد و از سوی دیگر به همان کمال غایی منجر شود که انسان برای رسیدن به آن آفریده شده است. وقتی از معنویت سخن می‌گوییم، مرادمان دقیقا همین معناست: جستجوی چنین معنایی در زندگی، یافتن آن و آرامش، لذت و نشاط ناشی از آن است. آن‌گونه که برخی معنویت‌گرایان پنداشته‌اند، هر آرامش و لذت و نشاطی را معنویت نمی‌نامیم.

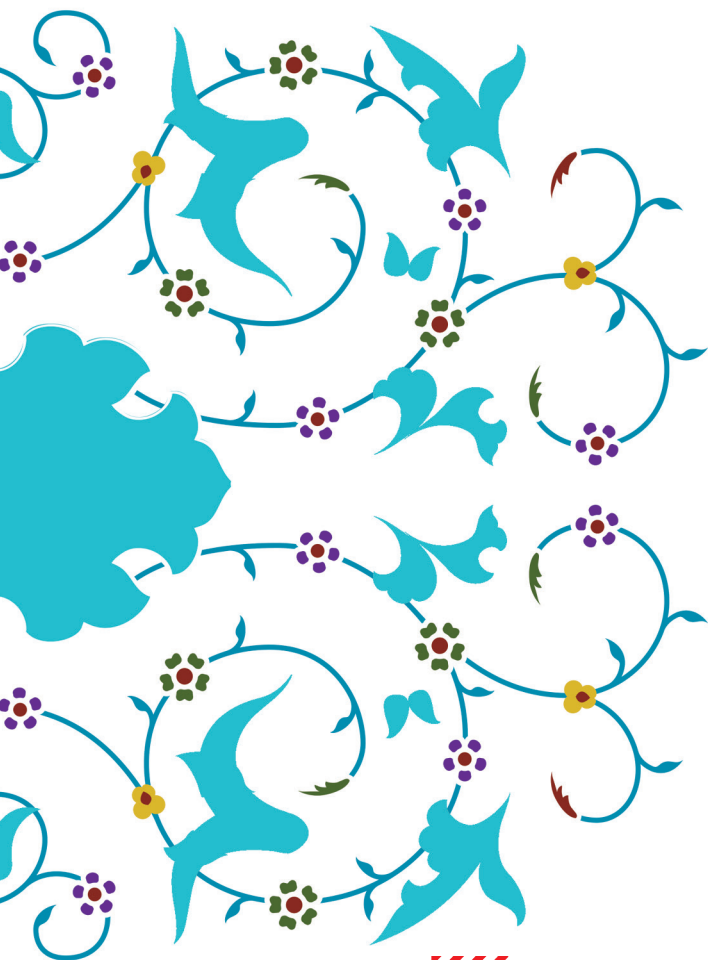
زندگی معنوی مستلزم وجود بعدی معنوی در جهان و لایه‌ای باطنی در حیات انسانی است، همان‌گونه که علامه طباطبایی می‌نویسد:

«سیر باطنی و حیات معنوی» براین اساس استوار است که کمالات باطنی و مقامات معنوی انسان، یک رشته واقعیت‌های حقیقی بیرون از واقعیت طبیعت و جهان ماده است و «عالم باطن» که موطن حیات معنوی است، جهانی است بسیار اصیل‌تر، واقعیت‌دارتر و پهناورتر از جهان «ماده و حس».

مقامات معنوی واقعیت‌ها و موقعیت‌های حیاتی اصیلی برای انسان هستند و هرگز از قبیل مفاهیم تشریفی و مقامات و مناسبات و عناوین وضعی و قراردادی اجتماعی نیستند... رابطه‌ی میان اعمال و افعال انسانی و میان حالات و ملکاتی که در نفس او به وجود می‌آورند، هم‌چنین رابطه‌ی میان این حالات و ملکات و میان مقامات و مدارج باطنی که انسان طی می‌کند، هم‌چنین خود این مقامات و مراحل باطنی و عالمی که این مراحل را دربر دارد، همه از قبیل موجودات اصیل و واقعی و بیرون از سلطه و حکومت ماده و طبیعت هستند. خلاصه حیات معنوی و معادشناسی (به هر شکل می‌خواهد باشد) براساس اصالت عالم معنی استوار است. هم‌چنین شهید مطهری بر این باور است که انسان دارای نفسی با ابعاد مختلف است: یک بعد آن نفس حیوانی است که با نیازها و لذت‌های مادی در ارتباط است و بعد دیگر او نفس انسانی است که با نیازها و لذت‌های عالی مربوط می‌شود؛ بنابر این بسنده کردن به بعد مادی و حیوانی و نادیده انگاشتن بعد حقیقی و عالی انسان و جهان موجب می‌شود تا معرفت و محبت انسان به جهان مادی و دنیای موقت معطوف گردد و در نتیجه، زندگی او از معنا و معنویت تهی گردد. پوچ‌گرایی و فقدان معنویت ریشه‌ی همه آلام و رنج‌ها و سرچشمه‌ی همه‌ی کج‌روی‌های فردی و اجتماعی است. امام جعفر<sup>(ع)</sup> چه زیبا از این حقیقت تعبیر فرموده است که: «رأس کل خطیئة حب الدنيا»؛ سرچشمه‌ی همه خطاها، محبت دنیا است.

براساس آنچه گذشت، هر شخصی که با حقیقت هستی و انسان آشناتر باشد، درکی روشن‌تر و شفاف‌تر از معنای هستی و حیات انسانی به دست می‌آورد. چنین معرفتی را باید از منابعی انتظار داشت که به این حقایق دسترسی بی‌واسطه داشته، از خطا و نقص میرا باشند. دین حق (یعنی آموزه‌های نابی که از منابع اصیل الهی و بدون تحریف به دست ما رسیده است) یکی از منابع - اگر نگوئیم تنها منبع - اصلی و اصیلی است که ژرف‌ترین معارف را درباره‌ی واقعیت هستی، انسان، هدف غایی و معنای آن‌ها در اختیار بشر قرار می‌دهد. آیت‌الله مصباح در این باره می‌نویسد: «تقریبا مسلم است که اصل مسئله‌ی توجه به فضایل معنوی و کمالات روحی چیزی است که ریشه در دین و تعالیم وحیانی دارد و از اثرات آن محسوب می‌شود؛ به ویژه براساس اعتقادات ما که ظهور اولین بشر بر

است.



روی کره‌ی زمین حضرت آدم علیه السلام را با ظهور اولین دین الهی همراه و همزمان می‌دانیم.

دین؛ یعنی همان دستورالعمل جامع و راهنمای کاملی که از یک سو هدف را نشان می‌دهد و از دیگر سو، راه رسیدن به آن را به انسان می‌آموزد و در پیچ و خم‌هایی که شناخت آن‌ها از دسترس ابزارهای همگانی فهم (عقل، تجربه و شهود) به دور است، دستگیر انسان است؛ از این رو تشخیص هدف غایی واقعی در حیات انسانی و نیز تعیین اهداف متوسط که مسیر رسیدن به هدف غایی را نشان می‌دهند تنها از راه شناخت و تبعیت از دین حق امکان‌پذیر است و این حقیقت رابطه‌ی تنگاتنگ میان دین و معنویت را نشان می‌دهد.

از موضوعات مهم در این رابطه آن است که هم دین و هم معنویت، پدیده‌هایی چندلایه و چندبعدی هستند. برخی از این لایه‌ها که سطحی‌تر و آشکارترند به آسانی قابل تشخیصند، در حالی که لایه‌های عمیق‌تر و پنهان‌تر در دسترس همگان قرار نمی‌گیرند و کشف آن‌ها نیازمند مقدمات و تلاش‌های بیشتری است. هرچه ابعاد، ژرف‌تر می‌شوند مخفی‌تر می‌گردند و مشکل‌تر می‌توان آن‌ها را یافت و حتی ممکن است نادیده گرفته شوند. معنا امری است با لایه‌های مختلف و فهم هر لایه نشان‌گر مرتبه‌ی وجودی و معرفتی شخصی است که آن را درک می‌کند. هرچه فرد در درجات کمال انسانی بالاتر رفته باشد، بر توانایی‌های شناختی او افزوده شده و لایه‌هایی عمیق‌تر از معانی را درک خواهد کرد. از طرف دیگر، هر مرحله از مراحل کمال انسانی مستلزم نیازها، دغدغه‌ها و لذت‌های خاص خود است که در عین حال، نیازها و لذت‌های مراحل پایین‌تر را در بر دارد و کسب لذت‌های بالاتر به ارضای نیازها و کسب لذت‌های پست‌تر نیز می‌انجامد. ادیان الهی (در شکل اصلی خود) از جمله اسلام، چشم‌اندازی جامع و چندبعدی از هستی در برابر دیدگان عقل ما می‌گشاید. در این تصویر چند لایه، جهان مادی تنها بخش کوچکی از واقعیت بوده، بخش عمده و اصلی هستی از حواس ظاهری غایب است و به اصطلاح، به «عالم غیب» تعلق دارد. رابطه‌ی ظاهر جهان با باطن آن، رابطه‌ای معنایی است به گونه‌ای که جهان آشکار، جلوه‌ای از باطن جهان و حاکی از معنایی است که در باطن آن مخفی شده است، همان‌طور که معنای یک متن، پشت نقاب الفاظ و عبارات آن مخفی است و واژه‌ها، راهی برای فهم و دریچه‌ای برای کشف آن‌ها می‌گشاید، جهان محسوس را می‌توان به مثابه‌ی متنی دانست که به معنای مخفی هستی رهنمون می‌شود و بر آن دلالت می‌کند و شاید به همین اعتبار، موجودات جهان در تعبیر قرآنی، «آیه» و «نشانه» نامیده شده‌اند. با تأمل در کلمات و آیات جهان می‌توان به معنای آن دست یافت.

شهید مطهری این رابطه را از زاویه‌ای دیگر کاویده است. وی رابطه‌ی این جهان و زندگی انسان با معنایشان را به رابطه‌ی پوسته و مغز تشبیه می‌کند. همان‌گونه که مغز غلات درون پوسته‌ی آن‌ها مخفی و در عین حال به وسیله‌ی آن حفاظت می‌شود، واقعیت باطنی هستی نیز به وسیله‌ی ظاهر آن پوشانیده و پاسداری می‌گردد. وی در تعبیری رساتر، آخرت و جهان پس از مرگ را معنای واقعی زندگی در این جهان معرفی می‌کند و معتقد است تنها ادیان حقیقی پرده از این رابطه برمی‌دارد و حقیقت هستی و

مغزی حیات انسانی را آشکار می‌کند: «اسلام معنی را در ماده، باطن را در ظاهر، آخرت را در دنیا و بالاخره مغز را در پوست و هسته را در پوسته نگهداری می‌کند.»



### معنویت، معنا و عرفان

در چارچوب جهان‌بینی دینی، هستی از یک منبع سرچشمه می‌گیرد که همان خداوند است و سرانجام نیز به سوی او باز می‌گردد؛ «هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن». جهان مادی و زندگی انسان در این جهان از هدف معنای مخفی در پس این جهان حکایت می‌کند. آن‌گونه که در حدیث قدسی آمده است: «خداوند جهان را به عنوان مقدمه‌ای برای آفرینش و تکامل انسان آفرید و انسان را برای حرکت تکاملی به سوی کمال حقیقی انسانی (که همان قرب به خداوند است) خلق کرده است: «خلقت الأشیاء لأجل و خلقتک لأجلی». شناختن خدا اولین گام در مسیر چنین زندگی معنادار و نخستین حرکت در جهت حیات معنوی است. از آن‌جا که شناخت خداوند تدریجی و دارای مراتب مختلف است، هرچه این معرفت عمیق‌تر شود، معنای زندگی نیز کامل‌تر و روشن‌تر درک می‌شود. دانستن، همیشه با علم به دانستن همراه است. همراه با معرفت به خداوند از این حقیقت آگاه می‌شویم که حقایق بسیاری وجود دارد که درباره‌ی او نمی‌دانیم؛ از این رو شوق پیدا می‌کنیم تا بیشتر درباره‌ی او بدانیم و این کنجکاوی و عشق به دانستن ما را به گسترش و تعمیق خداشناسی فرا می‌خواند. در معرفت‌شناسی اسلامی، علم را به دو نوع تقسیم می‌کنند: یکی علم حصولی است که معرفتی مفهومی است و با واسطه‌ی صورت‌های ذهنی به دست می‌آید. در مقابل، علم حضوری است که بی‌واسطه و شهودی است و حاصل ارتباط وجودی میان عالم و معلوم است. معرفت به خداوند هم ممکن است حصولی باشد و صرف آشنایی با مفهوم خدا و اثبات عقلانی وجود و صفات او باشد. همین معرفت به نوبه‌ی خود می‌تواند از نظر عمق معرفت دارای مراتب بسیاری باشد. ممکن است فردی تنها از راه برهان عقلی وجود خداوند را اثبات کند و فقط یک مفهوم ذهنی از او درک کند، ولی شخص می‌تواند در این مسیر گام‌های بیشتری بردارد تا صفات و افعال او را نیز اثبات کند. مراتب عمیق‌تر معرفت نظری شامل معرفت به رابطه‌ی خداوند با انسان و زندگی او، رابطه‌اش با کمال انسانی، محبت او به انسان، دستورات او برای رسیدن انسان به کمال و نتیجه‌ی اطاعت یا سرپیچی از این دستورات باشد. از آن‌جا که خداوند کامل‌ترین موجودات است و انسان فطرتاً طالب کمال است، هر مرتبه از معرفت به خداوند، مرتبه‌ای از عشق و محبت عمیق‌تر نسبت به او را به همراه می‌آورد. این مراتب از جذابیت نسبت به مدلول مفهوم خدا آغاز می‌شود و به تناسب تشدید و تعمیق معرفت شخص نسبت به خداوند عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شود.

علم حضوری به خداوند نیز با مراتب گوناگون آگاهی رشد می‌کند.





آگاهی از این حقایق، انسان را با معنا و هدف زندگی آشنا می‌سازد؛ به او کمک می‌کند تا بعد معنوی حیات را درک کند و هم‌زمان به آرامش دست یابد: «ألا بذکر الله تطمئن القلوب». این آرامش خاطر نیز دارای درجات و مراتبی است که تابع مراتب معرفت و محبت است. با درک حقیقت هستی و ماهیت واقعی حیات انسانی و ابعاد گوناگون آن‌ها و ایمان به این حقیقت که آفریدگار حکیم طرحی کلان برای آفرینش و تحولات هستی دارد و همه‌ی موجودات، مطابق نقشه‌ی او در حرکتند، آرامش حقیقی و امید واقعی را در انسان به ارمغان می‌آورد. هرچه این معرفت و محبت عمیق‌تر گردد، آثار آن‌ها نیز پایدارتر و واقعی‌تر می‌شوند.



### رابطه‌ی معنویت با قدرت و تمدن اسلامی

بیگانگی قدرت با معنویت در گفتمان لیبرال دموکراسی، سیاست را به عرصه‌ی تنازع در سلطه‌طلبی آن‌ها هم با ادعای اخلاق‌مداری مبدل ساخته است، برعکس این گفتمان در دین اسلام، معنویت، جریان و حرکت در مسیر تآله (خداخواهی مسبوق به خداشناسی و ذوب شدن در الوهیت او) است. نظام مردم‌سالاری دینی برخاسته از اسلام و انقلاب اسلامی مدعی است، اگر معنویت اسلامی به عنوان یکی از منابع قدرت، از امری صرفاً فردی و درونی، به ساحت اجتماع نیز وارد شود، به گونه‌ای که فرد، جامعه و دولت به وصف معنوی درآیند قدرت معنوی تولید می‌شود، بدین معنا که فرد، جامعه و حتی دولت با تمام ساختار و کارگزارانش می‌توانند خداگونه شوند، که در صورت حصول چنین توفیقی، دیگر نه تنها قدرت فسادآور نخواهد بود بلکه موجب تعالی و سعادت صاحبان قدرت در وهله‌ی اول و به تبع افراد جامعه خواهد شد؛ لذا انقلاب اسلامی با توجه به ماهیت و منابع، دارای چنان ظرفیتی است که می‌تواند در پیچ تاریخی کنونی که معنویت‌خواهی نه فقط در ایران و در شرق بلکه حتی در غیردینی‌ترین بخش‌های جامعه‌ی غرب نیز دیده می‌شود، تبدیل به گفتمان غالب گردیده و زمینه‌ی شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی را فراهم آورد.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. طباطبایی ۱۳۵۴، معنویت تشیع، صص ۵۱-۵۲.
۲. مصباح ۱۳۸۷، در جستجوی عرفان اسلامی، ص ۱۲۱.
۳. مطهری ۱۳۳۴، امامت و رهبری، ص ۳۱.

این تحول و پیشرفت معرفتی به عواملی چند بستگی دارد که شامل ظرفیت‌های وجودی و معرفتی می‌شود. علم حضوری و بی‌واسطه بسیار قوی‌تر از علم حصولی و مفهومی است و به محبت و مجذوبیت شدیدتری هم منجر می‌شود. البته میان علم حضوری و علم حصولی تعامل و ارتباط طرفینی وجود دارد و مراتب مختلف علم حضوری به صورت تلاش‌های گوناگون برای تبیین مفهومی و تئوری‌پردازی درباره‌ی آن‌ها در قالب معرفت حصولی منعکس می‌شود. هم‌چنین میان معرفت و محبت نیز تعامل و داد و ستد برقرار است و به همین دلیل، با تحول در مراتب معرفت، مراتب و درجاتی از محبت شکل می‌گیرد. همان‌گونه که مرتبه‌ای از محبت را موجب می‌شود، محبت نیز می‌تواند فرد را تحریک کند تا درصدد کسب معرفتی بیشتر درباره‌ی محبوب برآید و هر یک در طول مسیر موجب رشد و پیشرفت دیگری می‌شود.

از یک سو، می‌خواهیم درباره‌ی خداوند و آن‌چه از ما می‌خواهد بیشتر بدانیم. می‌توان این نوع عطش برای دانستن را «عشق عقلی» بنامیم. از سوی دیگر، درجات مختلف محبت را می‌توان در آثار ناشی از آن تصویر کرد؛ به عنوان مثال شخصی ممکن است به دلیل ادراک حضوری مبهمی که به صورت فطری از خداوند دارد، درجه‌ای از احساس محبت نسبت به او داشته باشد. این احساس فطری و حضوری چه بسا شخص را به انجام عملی وادار نسازد و در حد یک احساس مبهم باقی بماند؛ ولی فردی که معرفت حضوری بالاتر و آگاهانه‌تر و در نتیجه، محبت عمیق‌تری نسبت به خداوند دارد، به این احساس بسنده نمی‌کند، بلکه این محبت موجب می‌شود تا او درصدد برآید کاری انجام دهد که مصداق اطاعت و بندگی خداست تا از جوایز او بهره‌مند گردد و از عذاب و تنبیه او برهد. در مرحله‌ای بالاتر، این محبت موجب می‌شود تا شخص زندگی خود را وقف معبود یکتا کند و هر کاری انجام دهد تا او را راضی نماید و تنها رضایت خدا برایش مهم باشد، حتی اگر لازم باشد از همه‌ی آن‌چه برای او مهم و ارزشمند است صرف‌نظر کند. حتی می‌توان مرتبه‌ای فراتر از همه‌ی این مراتب در نظر گرفت که مخصوص اولیای الهی است چنان‌که خود را در خدا فانی می‌بینند، خواست و عملشان در خواست و عمل خداوند فانی می‌شود، جز آن‌چه او می‌خواهد دوست ندارند و جز آن‌چه مورد رضایت اوست از آنان سر نمی‌زنند. دست خداوند است که از آستین ایشان بیرون می‌آید و وجودشان مجرای عمل الهی می‌شود به گونه‌ای که ایشان نیستند که تیر می‌اندازند، بلکه خداست که تیر می‌اندازد: «و ما رمیت إذ رمیت ولكن الله رمی.»

بیگانگی قدرت با معنویت در گفتمان لیبرال دموکراسی، سیاست را به عرصه‌ی تنازع در سلطه‌طلبی آن‌ها هم با ادعای اخلاق‌مداری مبدل ساخته است، برعکس این گفتمان در دین اسلام، معنویت، جریان و حرکت در مسیر تآله (خداخواهی مسبوق به خداشناسی و ذوب شدن در الوهیت او) است.

